



محمد حسن تشیع، محقق و پژوهشگر

چهره سیاسی شهید آیت الله سید مصطفی خمینی (ره)...

● مقدمه

آنچه پیش روی دارد بدین نوشتاری است که به زندگی سیاسی شخصیتی نظری می‌کند که سالها در مسیر مبارزه علیه ظلم و به منظور تشکیل حکومت اسلامی فعالیت شایان توجهی داشت و سرانجام با شهادت خود پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی را تحقق بخشید. این نوشتار به فعالیت سیاسی چهارده ساله حضرت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) نگاهی گذرا دارد که از نزدیک‌ترین افراد به رهبری انقلاب اسلامی بود و از دیگر سوی، خود به عنوان رهبری در میان یاران و طرفداران امام خمینی (س) به شمار می‌رفت.

فعالیت سیاسی حاج آقا مصطفی خمینی (ره) از آن جهت شایان بررسی است که ایشان بهتر از هر کس دیگری، روح نهضت امام خمینی (ره)، یعنی براندازی رژیم سلطنتی ایران و استقرار حکومت اسلامی را دریافته بود، بهتر از هر کس دیگری در مقابل حکام رژیم‌های پهلوی و بعث عراق موضعگیری مناسب می‌کرد، بهتر از هر کس دیگر، مبارزان انقلابی را در حضور و غیاب امام راهنما و هدایتگر بود، بهتر از هر کس دیگری با طرد عناصر غیر صالح و مظلون، نهضت اسلامی را از خطر آسیب نفوذیها مصون نگاه می‌داشت و بهتر از هر کس دیگری تا پای جان برای نهضتی که پدر بزرگوارش بنیان نهاده بود ایستادگی کرد و سرانجام نیز بهتر از هر کس دیگری جان خویش را نثار احیای انقلاب کرد و خاموشی چراغ عمرش، به سرعت، روشنائی شعله‌های برفروخته انقلاب اسلامی ایران را به همراه آورد.

گرچه حاج آقا مصطفی (ره) در طول دوران مبارزاتی خود بخش عمده‌ای از عمر پریشانش را در زندان، تبعید، مسافرت، برکزاری جلسات، انجام مکاتبات، رایزنیهای گوناگون و ملاقاتهای وقت و بی‌وقت گذراند، لکن هیچگاه از مسیر علم و تقوا فاصله نگرفت. ایشان در عین حال که مبارزی خستگی ناپذیر قلمداد می‌شد، عالم و مجتهد بود؛ مفسر قرآن و اسلام‌شناس بود؛ اسوه و همد و معلم اخلاق بود و از مدرسین والا مرتبه حوزه علمیه نجف

اشرف محسوب می‌شد.

برجسته‌ترین نقطه زندگانی این عالم شهید پیروی بی‌چون و چرای ایشان از رهبری انقلاب بود. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) همانگونه که خود اظهار داشته بود چند صباحی بیشتر و آن هم در اوان جوانی تقلید نکرد و پس از آن به مرتبه والای اجتهاد نایل آمد، با این حال تبعیت از امام خمینی (ره) را حتی آنجا که مخالف رأی و نظر خود می‌یافت، واجب می‌شمرد و بدان ملتزم بود.

از برخی از یاران امام نقل شده است که حاج آقا مصطفی (ره) در پاره‌ای از مسائل سیاسی اجتماعی نظری بر خلاف نظر امام داشت و به خصوص در چگونگی اداره بیت حضرت امام (س) در نجف اشرف خرده‌گیریهایی به وضع موجود آن زمان می‌کرد، ولی هیچگاه دیده نشد که بر خلاف نظر امام اقدامی انجام دهد، سخنی بر زبان آورد و یا اعمال سلیقه‌ای بکند.

فعالیت سیاسی حاج آقا مصطفی (ره) از آغاز تا واقعه کاپیتولاسیون

چهره مبارز و خروشان آیت الله شهید حاج آقا مصطفی (ره) از

**خطابه‌ها و سخنان محکم این عالم ربانی
پس از بازداشت امام خمینی (س) به‌گونه‌ای
بود که اغلب می‌گفتند این آتش ظلم برانداز
حاج آقا روح الله است که از درون حاج آقا
مصطفی زبانه می‌کشد، تو گویی این خود
اوست که این چنین داد سخن می‌دهد.
انگار این صدای امام (ره) است که دیوارهای
ظلم را با طنین رسایش فرو می‌ریزد.**

اوایل نهضت مقدس و بنیان برانداز حضرت امام خمینی (ره) علیه رژیم پهلوی نمایان شد، هر چند وی پیش از نهضت امام (س) نیز تا حدی در جریانهای سیاسی و مبارزاتی وارد بود و با برخی از رهبران فداییان اسلام دوستی و همفکری داشت. آن زمان که لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی تصویب شد (۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ش) و بر اساس آن محمدرضا پهلوی، رسماً توطئه اسلام‌زدایی خود را آغاز کرد، مبارزات بی‌امان امام خمینی (س) نیز علیه ظلم و فساد سلطنت پهلوی به طور رسمی شکل گرفت. در این زمان حاج آقا مصطفی (ره) به همراه والده مکرمه خویش در عتبات عالیات به سر می‌برد، لیکن از ابتدای سال ۱۳۴۲ و حمله ددمنشان رژیم ستمشاهی پهلوی به مدرسه مبارکه فیضیه (دوم فروردین ۱۳۴۲)، ایشان همانند یک سرباز مطیع و فداکار در خدمت نهضت اسلامی و رهبر آن کمر همت بست و از آن پس مردم را به مبارزه علیه شاه فرا خواند. حضور مداوم و فعال حاج سید مصطفی خمینی (ره) در کنار پدر بزرگوارش، باعث شده بود تا فولاد و جودش آید پدید شود. از اوایل مبارزات عمومی و علنی علیه رژیم پهلوی، معنای عمیق این مبارزه را درک کند و تا آنجا پیش رود که خود یکی از رهبران این حماسه آفرینیها شود.

پس از حماسه ۱۵ خرداد ۴۲ که به دستگیری امام خمینی (ره) انجامید، این طور پنداشته می‌شد که نهضت اسلامی رو به افول خواهد گذاشت و خروش مردم در گذران زمان خاموش خواهد شد، اما تعلیمات و زمینه‌هایی که رهبری نهضت در نهاد شاگردان و پیروان خود به وجود آورده بود باعث شد که بسیاری از آنان از میان مردم برخیزند و اهداف ۱۵ خرداد را تداوم بخشند. از جمله این افراد، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) بود که با گردآوری مردم پراکنده و پاشیدن بذر امید در دل‌های شیفته آنان، موجب شد تا فشار افکار عمومی برای رفع بازداشت از امام (س) روز به روز بیشتر شود و در نهایت موجبات آزادی ایشان فراهم گردد.

خطابه‌ها و سخنان محکم این عالم ربانی پس از بازداشت امام خمینی (س) به‌گونه‌ای بود که اغلب می‌گفتند این آتش ظلم برانداز حاج آقا روح الله است که از درون حاج آقا مصطفی زبانه

می‌کشد، تو گویی این خود اوست که این چنین داد سخن می‌دهد. انگار این صدای امام(ره) است که دیوارهای ظلم را با طنین رسایش فرو می‌ریزد و این نبود جز اینکه ایشان با درک عمیق از چند و چون نهضت اسلامی امام(ره)، خوب می‌دانست که چه باید بگوید و مردم را به کدام جهت راهنما باشد. مرحوم حاج سید احمد آقا خمینی(ره) دربارهٔ برادر بزرگوار خود چنین نقل کرده است:

«... در آغاز مبارزات، بسیاری از مسئولیتهای بخش اعلامیه‌ها و رساندن اخبار به امام(س) و گرفتن اعلامیه‌ها، جمع و تشکل دوستان از سراسر کشور و به‌طور کلی مسائل حساس مبارزه به دست ایشان انجام می‌گرفت. او همیشه سعی می‌کرد واقعیات را به امام(س) برساند تا امام(س) در فرصت مناسب تصمیمات لازم را در زمینه‌های مختلف اتخاذ فرمایند.»

به دنبال حملهٔ وحشیانهٔ مأموران رژیم شاهنشاهی به مدرسهٔ مبارکهٔ فقیهیه در دوم فروردین ۱۳۴۲ که در پی آن جیره‌خواران مزدور به فرماندهی سرهنگ مولوی به ضرب و شتم طلاب مدرسه پرداختند، حجره‌ها را غارت کردند و کتابهای مذهبی را آتش زدند و از آن مکان مقدس جز مخروبه واز ساکنان خداجوی آن جز مقتول و مضراب چیزی و کسی باقی نگذاشتند، امام خمینی(س) پس از موضعگیریهای قاطع، اعلامیه‌ای (که بعدها به عنوان اعلامیهٔ «شاهدوستی یعنی غارتگری» مشهور شد) صادر کردند و طی آن این اقدام مذبحخانه را محکوم، رژیم را رسوا و آمادگی خود را برای شهادت اعلام کردند.

رژیم پهلوی که دریافته بود امام(س) در افشگری، شخص شاه را نشانه رفته است، در صدد توطئه علیه ایشان برآمد و به منظور احضارشان به دادسرای قم، به پرونده‌سازی علیه امام(س) اقدام کرد. زمانی که مأمور ابلاغ برای تسلیم احضاریه به بیت حضرت امام(ره) مراجعه کرد، ضمن تماس با حاج آقا مصطفی(ره)، مأموریت خود را برای ایشان بازگو کرد و ملاقات با امام(س) را خواستار شد تا بدین وسیله احضاریه را به معظم له تسلیم کند. اما حاج آقا مصطفی(ره) که با درایت خاص خود

پس از دستگیری امام(س) به همراه انبوه جمعیتی که از این حادثه مطلع شده بودند، به طرف صحن مطهر حرکت کردند و آنگاه که به چهار راه بیمارستان رسیدند با گروهی از مأمورین پلیس روبرو شدند که با بلندگو از مردم می‌خواستند متفرق شوند، ولی چون با عکس‌العمل شدید حاج آقا مصطفی(ره) و مردم خشمگین مواجه شدند پا به فرار گذاشتند.

متوجه توطئه دستگاه وابسته قضایی شاه شده بود و حاضر نبود به هیچ‌وجه این احضاریه به دست امام(س) برسد، به بهانهٔ اینکه امام(ره) احضاریه را نخواهد پذیرفت، در خواست مأمور وارد کرد. مأمور ابلاغ اظهار داشت که اجازه دهید من احضاریه را به ایشان ارائه دهم، هر چند ایشان از پذیرفتن آن خودداری کنند، لیکن حاج آقا مصطفی(ره) اجازه این کار نیز به او نداد و با پذیرفتن هرگونه مسئولیتی از ناحیهٔ این برخورد خود، تأکید کرد که من صلاح نمی‌دانم شما به حضور ایشان بروی و می‌توانی به مقامات مربوطه گزارش دهی که من مانع انجام مأموریت شما شده‌ام.

گرچه این اقدام برای رژیم پهلوی نتیجه‌ای به بار نیاورد و دستگاه قضایی دیگر آن احضاریه را پیگیری نکرد، اما برخورد آن شهید عالیمقام نشانهٔ درایت و شجاعت هر چه بیشتر او بود که عمق توطئه را احساس کرد و آنگاه برخورد مناسب و لازم با آن را بدون هیچ‌گونه ترس و تردیدی عملی ساخت. به هر حال ایام محرم فرامی‌رسد (۱۳۴۲ ه. ش و ۱۳۸۳ ه. ق) و امام خمینی(س) با الهام از درسهای عاشورای حسینی(ع) به بسیج و آگاه ساختن هر چه بیشتر مردم می‌پردازند. معظم له اعلام

می‌دارند که به مناسبت عاشورا در حرم مطهر حضرت معصومه(س) نطق مهمی را ایراد خواهند کرد. با انتشار این خبر جمعیت فراوانی که در آن طبق سنوات قبلی از اقصی نقاط کشور به منظور عزاداری به شهر قم آمده بودند و همچنین روحانیون و مردم انقلابی قم به صحن مطهر و اطراف آن هجوم آوردند.

امام خمینی(س) در سخنان روز عاشورا خود، محمدرضا پهلوی را خطاب قرار داده و ضمن نصیحت، به وی هشدار می‌دهند که از عاقبت پدرش درس بگیرد و اگر راست می‌گویند که او با اسلام و روحانیت مخالف است بد فکر می‌کند! اصولاً چه ارتباطی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید و از اسرائیل هم صحبت نکنید؟! این سخنان که به مثابهٔ جام زهر آلود بر کام شاه و اربابان آمریکاییش فرو ریخت، آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آورد. گرچه برای آنان سخت بود باور کنند که در جامعهٔ خفقان‌زدهٔ ایران پس از ۲۸ مرداد، کسی در ملاعام و با حضور گستردهٔ مردم به خود جرئت و شاه را به‌طور مستقیم مورد خطاب قرار دهد، مفتضحانه او را نصیحت کند و بی‌محابا از بدبختی و بیچارگی سخن براند، اما این واقعیتی بود که به وقوع پیوسته بود و آنان چاره‌ای جز باور آن نداشتند.

به‌هر حال سخنرانی حماسی امام خمینی(س) رژیم را متقاعد ساخت که امام خمینی(ره) دیگر ساکت نخواهد نشست، این رود خروش دیگر خاموش نخواهد شد و این موج قطعاً امواج گسترده‌ای را در پی خواهد داشت. از این‌رو در صدد برآمد تا این نور الهی را خاموش کند و فریاد حق طلبانهٔ نهضت را در گلو خفه سازد و مردم را از رهبریهای داهیانة رهبر خویش محروم کند. بر این اساس دو شب پس از ایراد آن سخنرانی مأموران ساواک به منظور دستگیری حضرتش، شبانه به منزل ایشان یورش بردند و معظم له را دستگیر کردند و پس از اعزام به تهران به زندان فرستادند.

مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) که آن شبها از پدر محافظت می‌کردند، پس از دستگیری امام(س) به همراه انبوه جمعیتی که از این حادثه مطلع شده بودند، به طرف صحن مطهر حرکت کردند و آنگاه که به چهار راه بیمارستان رسیدند با گروهی از مأمورین پلیس روبرو شدند که با بلندگو از مردم می‌خواستند متفرق شوند، ولی چون با عکس‌العمل شدید حاج آقا مصطفی(ره) و مردم خشمگین مواجه شدند پا به فرار گذاشتند.

مردم قم به رهبری فرزندان برومند امام(س) از خیابان ارم وارد میدان آستانه و صحن مطهر شدند و از بلندگوی صحن که صدای آن تقریباً به همهٔ محله‌های اطراف حرم می‌رسید به دادن شعار پرداختند. رژیم شاه ابتدا با تانک و توپ و مسلسل، خونریزی بی‌سابقه‌ای را به راه انداخت و چون دید نمی‌تواند مردم غیور و مسلمان شهر قم را سرکوب سازد، هواپیماهای بمب‌افکن را روانهٔ قم کرد تا در صورت لزوم شهر را بمباران کنند. این هواپیماها وارد آسمان قم شدند و با شکستن دیوار صوتی و مانورهای هوایی کوشیدند اهالی شهر را مرعوب سازند. علما و روحانیونی که در صحن مطهر گرد آمده بودند با دیدن برخورد خصمانه و وحشیگریهای رژیم با مردم قم و قتل عام عده‌ای از مردم دریافتند که دیگر ایستادن بی‌فایده است و رژیم شاه برای حفظ تاج و تخت خود از کشتار هزاران انسان هم دریغ نخواهد کرد. خشم و ابراز احساسات توده‌های مردم به حدی بود که کسی جرئت نمی‌کرد از آنان بخواهد دست از تظاهرات بردارند، ولی حاج آقا مصطفی(ره) به خاطر موقعیت ویژهٔ خویش این رسالت را به عهده گرفت و طی نطق کوتاهی مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را از وفاداری، فداکاری و حق‌شناسی ملت نسبت به امام خمینی(س) اعلام کرد و گفت: «هیئت حاکمه با ایستادن در برابر ارادهٔ ملت به وحشیانه‌ترین وجهی ملت را به مبارزهٔ قهرآمیز می‌کشاند.» آنگاه از هیئت حاکمه خواست تا پدر پیر او را که نیمه‌شب ربوده و به مکان





افتاد و از طرفی می دانست که با ارباب و تهدید نمی توان ایشان را از تصمیم بازداشت. ناگزیر در صدد برآمد غیرمستقیم و به اسم نصیحت، ایشان را از حمله علیه آمریکا بازدارد و برای این منظور یکی از عناصر مورد وثوق دستگاه حاکمه را که تاحدودی هم دارای وجهه ملی و بیطرفی بود (حسن مستوفی پسرخاله امام خمینی (س) روانه قم ساخت. وی چند روز قبل از موعد سخنرانی امام (س) وارد قم شد و پس از کوشش زیاد از آنجا که موفق نشد با امام (س) ملاقات کند، در دیداری با حاج آقا مصطفی (ره)، امام (س) را از هر گونه حمله آمریکا بر حذر داشت و هشدار داد در صورت موضعگیری امام (س) علیه آمریکا با واکنش شدید رژیم مواجه خواهد شد. حاج آقا مصطفی (ره) با قاطعیت پاسخ داد که امام به وظیفه خودشان به هر نحو که صلاح بدانند عمل می کنند و اینگونه حرفها هم نمی تواند ایشان را در اجرای وظیفه و رسالتی که به عهده دارند به تجدیدنظر وادارد.

به هر حال روز چهارم آبان ماه ۱۳۴۲ که مصادف با خجسته میلاد بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه (ع) (۲۰ جمادی الثانی ۱۳۴۸ ه. ق) بود فرا رسید و امام خمینی (س) به ایراد مهم ترین سخنرانی خویش پرداختند. در بخشهایی از سخنان امام (س) چنین آمده است:

«... عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند... برای اینکه می خواستند وام بگیرند، آمریکا خواست این کار انجام شود... اگر نفوذ روحانیون باشد توی دهن این دولت می زند، توی دهن این مجلس می زند، وکلارا از مجلس بیرون می ریزد... اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد یک دست نشانده آمریکایی این غلطها را بکند. از ایران بیرونش می کنند... ما این قانون را که به اصطلاح خودشان گذرانیده اند قانون نمی دانیم، ما این مجلس را مجلس نمی دانیم، ما این دولت را دولت نمی دانیم، اینها خائنند، خائن به کشورند...»

از آنجا که خفشان شب پرست نتوانستند وجود خورشید فروزان انقلاب را تحمل کنند، در تاریخ ۱۳ آبانماه ۱۳۴۲ امام خمینی (س) را شبانه دستگیر و با جله به ترکیه تبعید کردند. حاج آقا مصطفی (ره) از این اقدام ناشایست رژیم که نمونه آن را در ۱۵ خرداد ۴۲ به چشم دیده بود سخت برآشف و به خیابان آمد و همراه با سبل خروشان روحانیون و مردم قم و به منظور گفت وگو با آیات عظام و علمای اعلام، رهسپار بیوت آنان شد و بدین ترتیب هنگام با مردم قهرمان و با فریاد اعتراض آمیز خویش، جو ارباب و وحشت را شکست و از مراجع خواستار اقداماتی برای آزادی رهبر انقلاب شد.

ساواک که سابقه مبارزاتی و رهبری حاج آقا مصطفی (ره) را در ۱۵ خرداد دیده بود و یقین داشت که در صورت آزاد گذاشتن وی، خشم مردم به قیام عمومی تبدیل خواهد شد و چه بسا که اوضاع کشور از تسلط آنان خارج شود، مقدمات دستگیری ایشان را فراهم آورد و آن زمان که حاج آقا مصطفی (ره) در بیت مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی با ایشان به گفت وگو مشغول بود، به آنجا یورش برد و ایشان را دستگیر کرد. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) که همانند پدر عالم مقام خویش، ذره ای ترس در وجودش نبود، بدون هیچ واژه ای مسیر قم تهران را با کمال آرامش طی کرد. معظم له را یکسره به قزل قلعه تهران انتقال دادند و ضمن بازجویی اولیه و تشکیل پرونده به دادستانی ارتش معرفی کردند.

از آنجا که تا تاریخ ۲۲/۹/۳۰ امام خمینی (س) از بازداشت فرزندشان هیچ اطلاعی نداشتند و تنها در آن تاریخ توسط سید فضل الله خوانساری که به ملاقات ایشان در ترکیه رفته بود، از دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) باخبر شدند، لذا به گمان اینکه فرزندشان در قم است، در تاریخ ۴۳/۸/۱۹ (مطابق با ۵ رجب ۱۳۴۸ ه. ق) طی نامه ای ایشان را به عنوان وکیل تام الاختیار خود تعیین کردند تا وجوه شریعه را دریافت کند و شهریه حوزه های علمیه را بپردازد. معظم له پس از اطلاع از بازداشت فرزندشان

حاضر شدید با ماشین شهربانی بیاید؟» گفتم، «می خواستم ثابت شود که از روی اجبار می آیم، اگر با ماشین شخصی شما می آمدم حاکی از این بود که ما با تفاهم و توافق می رویم!...» نصیری که در آن موقع رئیس شهربانی کل کشور بود به ایشان گفته بود ما نمی خواهیم وضعی پیش آید که شما را دستگیر کنیم، گزارشهای مرتبی می رسد که شما با عناصر ناراحت و اخلاص رابطه دارید، اگر این برنامه را ادامه دهید ناچاریم شما را دستگیر کنیم.

کاپیتولاسیون و دستگیری حاج آقا مصطفی خمینی (ره) کاپیتولاسیون به پیمانهای گفته می شود که حقوق قضاوت کنسولی و یا حقوق قضاوت برون مرزی را به کشور دیگری در قلمرو حاکمیت ملی یک کشور اعطا می کند. در نتیجه چنین پیمانی اتباع آن کشور بیگانه از شمول قوانین و ضوابط جزایی و مدنی در قلمرو کشور میزبان مستثنی بوده و رسیدگی به داوی حقوقی و یا محاکمه آنان در موارد اتهام به ارتکاب جرم در دادگاههای مخصوص و یا محاکم مختلط و یا با حضور کنسول آن کشور بیگانه و یا نماینده او به عمل می آید. هنوز بیش از چند روز از احیا و تصویب کاپیتولاسیون نگذشته بود که بولتن داخلی مجلس شورای ملی، متن کامل سخنرانیهایی و گفت وگوهای را که میان نمایندگان مجلس شورا و رئیس دولت در این زمینه به عمل آمده بود، منعکس کرد. یک نسخه از این مجله به دست حضرت امام (س) رسید و ایشان با مطالعه آن در یافت که رژیم پهلوی بار دیگر چه ضربه خانمانسوزی بر پایه استقلال و عظمت ایران زده و به ملت مسلمان و آزاده این کشور چه خیانت بزرگی کرده است. بر این اساس معظم له تصمیم به ایراد سخنرانی می گیرد تا با افشارگریهای خود عمق خیانت شاه را برای مردم بازگو نماید. روز چهارم آبان برای این منظور تعیین می شود و خبر آن خیلی زود انتشار می یابد. رژیم پهلوی از این اقدام امام خمینی (س) سخت به وحشت

نامعلومی برده بودند، هر چه زودتر بازگرداند و عامه مردم را از نگرانی بیرون آورد و نیز از مردم خواست که دست از تظاهرات بردارند و به خانه های خود بروند و یک ساعت قبل از غروب آفتاب که حضرات علما بار دیگر به صحن مطهر می آیند، آنان نیز اجتماع کنند تا تصمیم قاطعی اتخاذ شود.

پس از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ و بازداشت حضرت امام (ره) فعالیت حاج آقا مصطفی (ره) از یک سو بر آزادی امام (ره) و از دیگر سو بر در اهتزاز نگهداشتن پرچم مبارزه و رهبری آن متمرکز شده بود. ایشان اعلامیه هایی را تهیه می کرد و برای روحانیون می فرستاد و دستورهای امام (س) را که از داخل زندان به اتحای مختلف برایش می رسید به مورد اجرا می گذاشت. امام (س) توانسته بودند به واسطه بعضی از افسران متعهد و مسلمانی که در ارتش بودند، از زندان با ایشان ارتباط برقرار کنند و بنا بر نقل حاج آقا مصطفی (ره) اولین چیزی که از زندان از سوی امام خمینی (س) به دستشان رسید، وصیتنامه امام (س) بود. ساواک قم که پس از بازداشت امام خمینی (ره)، حاج آقا مصطفی (ره) را زیر نظر داشت، فعالیتهای ایشان را مورد به مورد گزارش می کرد.

با گذشت ایام، در مرداد ۱۳۴۲ امام (س) را از زندان به منزلی خصوصی در قیطریه و تحت نظر ساواک منتقل کردند و حاج آقا مصطفی (ره) از آن تاریخ تا حدود پنج ماهی که پدر بزرگوارش در آنجا به سر می برد در خدمت ایشان بود و به طور مستقیم نقش رابط بین رهبر و ملت مسلمان ایران را ایفا می کرد. مرحوم حاج سید احمد آقا (ره) از اولین برخورد برادر شهیدش با امام (س) در آن مقطع چنین گفته است:

«... هنگامی که امام (س) را از زندان به خانه محصور در تهران منتقل کردند، من به اتفاق ایشان (حاج آقا مصطفی) به تهران آمدم و خدمت امام (س) رسیدیم. شهید حاج آقا مصطفی (ره) در اولین برخورد سؤال کردند، «حالا تکلیف چیست؟ به اعتقاد من، ما باید از همین امروز شروع کنیم تا مردم دلسرد نشوند و فکر نکنند قضیه تمام شده است.»

و دقیقاً همین جایگاه و موقعیت خطیر حاج آقا مصطفی (ره) موجب نگرانی ساواک شد تا آنجا که در همد جلب و تهدید کردن ایشان برآمد. روزی سهپند نصیری، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) را احضار کرد، ولی ایشان نزد او نرفت. عصار نامی که از افسران ارتش و مراقب امام (س) در آن منزل بود، نزد حاج آقا مصطفی (ره) آمد و اصرار کرد که من خودم شما را نزد سهپند نصیری می برم و برمی گردانم. بعد از چند بار آمد و رفت او، ایشان با نظر و مشاوره امام (س) تصمیم گرفت که پیش نصیری برود. عصار می خواست ایشان را با ماشین شخصیش ببرد و ایشان نیز پذیرفت و گفت باید ماشین رسمی شهربانی باشد. بالاخره یک جیب شهربانی آوردند و مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) سوار آن شد.

خود ایشان می گفتند که عصار در بین راه از من پرسید، «چه نکتها ای وجود دارد که شما با ماشین شخصی من نیامدید و چه

ساواک که سابقه مبارزاتی و رهبری حاج آقا مصطفی (ره) را در ۱۵ خرداد دیده بود و یقین داشت که در صورت آزاد گذاشتن وی، خشم مردم به قیام عمومی تبدیل خواهد شد و چه بسا که اوضاع کشور از تسلط آنان خارج شود، مقدمات دستگیری ایشان را فراهم آورد و آن زمان که حاج آقا مصطفی (ره) در بیت مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی با ایشان به گفت وگو مشغول بود، به آنجا یورش برد و ایشان را دستگیر کرد.



اظهار رضایت کردند و آن را برای سازندگی هر چه بیشتر ایشان مفید دانستند.

آزادی حاج آقا مصطفی (ره) و اقامت چند روزه در قم

طی دو ماهی که از یادداشت مرحوم آیت الله شهید سید مصطفی خمینی (ره) می گذشت، خلأ چشمگیری در رهبری نهضت پس از تبعید امام خمینی (س) مشهود بود. مبارزان و یاران امام (س) پس از تبعید رهبر خود، بیشترین اتکا را در رهبری مبارزه به حاج آقا مصطفی (ره) داشتند، لیکن در مدت یادداشت ایشان از این نقطه اتکا نیز محروم بودند. بر همین اساس مراجع عظام قم، علمای اعلام و شخصیت‌های انقلابی برای آزادی حاج آقا مصطفی (ره) کوشیدند تا با وجود ایشان انسجام بیشتری به اعتراض مردم نسبت به تبعید رهبری انقلاب داشته باشند.

گرچه این ضرورت را حاج آقا مصطفی (ره) بیش از همه احساس کرده بود، لیکن فکر پدر در تبعید و اطلاع از سلامت ایشان یک آن فرصت نمی داد تا به چیزی دیگر بیندیشد. لذا از یک سو در خارج از زندان به مراجع عظام پیغام می دهند و استمداد می جویند تا خبری از سلامت امام (س) کسب کنند و از سوی دیگر، خود پیشنهاد می دهند تا به ترکیه بروند و از احوال پدر کسب اطلاع کنند. به گزارشی در این خصوص توجه فرمایید:

با نظریه ساواک، رژیم پهلوی به این نتیجه می رسد که حاج آقا مصطفی (ره) را با پای خود و بدون هیچ سرو صدا و جنجالی به ترکیه نزد پدرش تبعید کند و برای همیشه از ادامه رهبری نهضت اسلامی توسط حاج آقا مصطفی (ره) در امان باشد و همچنین وانمود سازد که ایشان به میل و علاقه خود به ترکیه رفته است! بر اساس این محاسبات، سرهنگ مولوی رئیس ساواک استان مرکزی در زندان نزد حاج آقا مصطفی (ره) رفت و اظهار داشت که شما می توانید نزد پدرتان بروید و چون از تمایل و آمادگی ایشان اطمینان یافت و نقشه ساواک را در این مرحله موفق دید، فوراً از ایشان خواست تا رسماً از شهربانی تقاضای گذرنامه و صدور برگ خروج کند تا ایشان نیز اقدام لازم را انجام دهد.

پس از طی تشریفات لازم سرهنگ مولوی ضمن آزادی حاج آقا مصطفی (ره) با ایشان قرار گذاشت که اولاً بدون سروصدا وارد قم شود و جنجالی به پا نکند، ثانیاً تاریخی را مشخص کند تا

ایشان در تهران حاضر باشد و از طرف دیگر طی تلگرافی آزادی وی را به ساواک قم اطلاع داد و خواستار مراقبت‌های لازم شد.

مردم و روحانیون قم پس از اطلاع از آزادی فرزند بزرگوار رهبرشان، سراسیمه به حرم مطهر هجوم بردند و ایشان را همانند نگین انگشتری در میان گرفتند و تا منزل همراهی کردند. بهتر است جزئیات ماجرا را طبق نقل یکی از شاهدان آن روز مرور نماییم:

ما خودمان در صحن مطهر ساعات ده صبح نشستیم بودیم که حاج آقا مصطفی (ره) از تهران وارد شد و یکسره به طرف درس حضرت آیت الله العظمی نجفی حرکت کرد، خدا می داند وقتی که آقای

نجفی ایشان را دیدند دیگر طاقت نیاوردند و از منبر پایین آمدند و او را در بغل گرفتند و شروع کردند های های گریه کردن که گریه این دو نفر مردم حرم و صحن را به گریه آورد. حاج آقا مصطفی (ره) پیشاپیش جمعیت و طلاب به طرف خیابان ارم و منزل خودشان در یخچال قاضی حرکت کردند. مردم در خیابان و اطراف به قدری متراکم بودند که تمام خیابان مسدود شده بود.

تبعید حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه

در حالیکه ساواک طبق برنامه قبلی خود در صدد فراهم آوردن مقدمات سفر حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه بود، ایشان در دیدوبازدیدهایش با علمای طراز اول قم، آنان را از قصد سفر خود به ترکیه مطلع کرد، لیکن با مخالفت جدی علما مواجه شد و آنان این امر را توطئه ای از سوی ساواک قلمداد کردند و رفتن ایشان را به هیچ وجه صلاح ندانستند.

حاج آقا مصطفی (ره) با مشورت‌های بیشتری که انجام داد، عزم خود را جزم کرد و به مخالفت با قولی که داده بود برآمد و در جمعیتی به این نتیجه رسید که ممکن است در قم ماندن او به نفع شخص امام (س) نباشد و او تواند به پدر خود خدمت نماید، لیکن می تواند به نهضت ظلم براندازی که پدر آغاز کرده خدمت کند و رضایت بیشتر ایشان را فراهم آورد، از این رو ایشان در موعد مقرر به تهران نرفت و آنگاه که مأمورین ساواک علت تأخیر را جویا شدند، به اطلاع آنان رساند که از رفتن به ترکیه

منصرف شده است. روز بعد سرهنگ مولوی شخصاً تلفنی با ایشان تماس گرفت و علت تأخیرش را پرسید، ایشان جواب داد من در اینجا (قم) آن پیشنهاد را بررسی و با علما مشورت کردم و به این نتیجه رسیدم که رفتن من از قم به صلاح نیست. سرهنگ مولوی با عصبانیت شروع به توهین و جسارت به ایشان و سایر علما کرد. حاج آقا مصطفی (ره) نیز قاطعانه و به مراتب شدیدتر جواب او را داد تا حدی که مولوی مجبور شد تلفن را قطع کند.

از آن پس پیگیری‌های ساواک مرکز شدیدتر شد و مرتب از ساواک قم می خواست ایشان را راضی کند و به تهران بفرستد و پس از آنکه مایوس شد، طی تلگرافی دستور بازداشت ایشان را صادر کرد. ساواکیها به منزل آن عالم عالیقدر حمله ور و به طرز فجیعی ایشان را دستگیر و روانه تهران کردند.

این یورش آن چنان وحشیانه بود که موجب شد همسر حاج آقا مصطفی (ره) سرکار خانم معصومه حائری که باردار بود، دچار ناراحتی شود و بچه خود را سقط کند و به کسالت ممتدی دچار شود.

سرانجام در تاریخ ۱۳ دیماه ۱۳۴۳ حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه و نزد پدر بزرگوارش تبعید شد و سرهنگ مولوی خود را در این ماجرا پیروز یافت.

حاج آقا مصطفی (ره) آن شب را در باشگاه نخست وزیر می گذراند و برای رفع نگرانی مادر و همسر خود که شاهد دستگیری ایشان بودند، نامه ای را برای هر دو نوشت. او در این نامه ضمن توصیف محل استقرار خویش، سفارشیاتی در خصوص فرزندانش به حاج سید احمد آقا کرد. ایشان طی مدتی که در ترکیه و نزد امام (س) به سر می برد، همواره انیس و همدمی خدمت برای امام بود و لحظه ای از مواظبت ایشان غفلت نوزید.

تبعید حاج آقا مصطفی (ره) به عراق

تبعید حاج آقا مصطفی (ره) به طور طبیعی به تبع تبعید امام بزرگوار به آنجا صورت گرفت، از این رو قبل از تبیین این بخش، پرسشهایی که درباره انتقال تبعیدگاه مطرح است بیان می شود:

۱- رژیم پهلوی چه مشکلاتی در ادامه تبعید در ترکیه داشت که در صدد تغییر آن برآمد؟

۲- آیا رژیم ترکیه دیگر حاضر به همکاری نبود و یا خود امام خمینی (س) اصرار بر این تغییر جاداشت؟

۳- چرا رژیم پهلوی، عراق را برای این منظور انتخاب کرد؟ آیا این کار بر اثر تبانی با رژیم عراق انجام شد؟

۴- آیا افکار و رفتار امام (س) نسبت به رژیم پهلوی در تبعیدگاه ترکیه تغییر کرده بود؟

۵- مهم تر از همه اینکه چرا رژیم پهلوی دیگر به هیچوجه حاضر نشد امام (س) به ایران بازگردند؟

پاسخ به این پرسشها هر چه باشد، مسلم است که امام (س) نه هیچگاه اصراری نسبت به ترک ترکیه داشتند و نه پیشنهادی درباره اقامت در عراق و نه حتی تا ساعاتی قبل از هجرت به آنجا از این موضوع اطلاع داشتند و هنگامی که در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ این پدر و پسر ترکیه را به قصد عراق ترک می کردند، نمی دانستند سالیان طولانی را باید در عراق سپری نمایند. حاج آقا مصطفی (ره) طی اقامت دوازده ساله خود در نجف اشرف از یک سو در سنگر تحصیل، تدریس، تحقیق و تألیف علوم حوزوی پیشگام بود و به حق در این زمینه گوی سبقت را از همقطاران خود بود و از دیگر سو محوری در مبارزات امام خمینی (س) شمرده شد. به طور کلی فعالیتها و مبارزات این عالم مجاهد را در آن روزگار می توان در چند محور شمارش کرد:

الف. اقدام برای نشر افکار انقلابی امام (ره) از طریق توزیع رساله علمیه، اعلامیه‌ها، نامه ها و نشر بیانات ایشان به ایران و دیگر کشورها.

در حالیکه ساواک طبق برنامه قبلی خود در صدد فراهم آوردن مقدمات سفر حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه بود، ایشان در دیدوبازدیدهایش با علمای طراز اول قم، آنان را از قصد سفر خود به ترکیه مطلع کرد، لیکن با مخالفت جدی علما مواجه شد و آنان این امر را توطئه ای از سوی ساواک قلمداد کردند و رفتن ایشان را به هیچ وجه صلاح ندانستند.

ب، راهنمایی یاران امام (س)، طرف مشورت قرار گرفتن با آنان و رابطی امین بین آنها و امام (س) بودن.
 ج، ارتباط با ایرانیان مبارز خارج از کشور و با نهضت‌های آزادیبخش اسلامی.
 د، تأمین هزینه‌های روحانیون و فضایی که در راه اهداف عالی امام (ره) و یا اهداف دیگر انقلاب ه نجف اشرف می‌رفتند.
 و، مسافرت به کشورهای نظیر سوریه، لبنان، عربستان و کویت برای انجام مأموریت‌هایی که از سوی امام (س) به ایشان واگذار می‌شد و یا به منظور هرگونه تماس با انقلابیون.
 ز، گذراندن دوره‌های آموزش نظامی و تشویق فضای حوزه به گذراندن اینگونه دوره‌ها.
 با توجه به فعالیت‌های مبارزاتی که حاج آقا مصطفی (ره) در نجف اشرف داشتند و با آن سابقه‌ای که رژیم پهلوی از زندان و تبعید و برخورد‌های ایشان در اختیار داشت، نه تنها طبیعی بود که اعمال و رفتار حتی در نجف اشرف توسط مأموران ساواک کنترل شود و مراتب مورد به مورد به اطلاع تهران برسد، بلکه ساواک نسبت به اشخاصی که به گونه‌ای با ایشان در تماس و ارتباط بودند، حساس می‌شد و موضوع را با تمام جزئیاتی که به دست می‌آورد گزارش می‌داد.

برخورد حاج آقا مصطفی (ره) با حزب بعث عراق

بخشی از فعالیت‌های سیاسی اجتماعی مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) در ارتباط با حزب بعث عراق شکل گرفته است. پس از تقویت حزب بعث در عراق و روی کار آمدن احمد حسن البکر به عنوان رئیس جمهوری (در سال ۱۳۴۷ ش)، شاه ایران در اوایل سال ۱۳۴۸ قلع‌نامه ۱۳۱۶ را یکطرفه ملغی اعلام کرد و در پی آن ارنود رود را منحصراً در اختیار خود گرفت. کارگزاران حزب بعث ابتدا خدمت امام خمینی (ره) رفتند و از ایشان که سابقه مبارزه علیه رژیم شاه را داشت درخواست کردند تا با صدور بیانی‌های اعمال دولت ایران را محکوم نماید، لیکن معظم له به این دلیل که اختلاف ما با دولت ایران یک اختلاف اساسی و عقیدتی است و برطرف شدنی نیست، اما اختلافی که اکنون بین دولتهای ایران و عراق بروز کرده موسمی و زودگذر است، از مداخله در این امر خودداری کردند و حاضر نشدند علیه ایران موضعگیری کنند و یا از رژیم عراق به عنوان سکوی برای ادامه مبارزه خویش استفاده نمایند.

حزب بعث پس از یاس از چشمداشتی که به امام خمینی داشت، سراغ دیگر مراجع نجف خصوصاً مرحوم آقای حکیم (ره) رفت و از ایشان استمداد کرد. معظم له با وجودی که

از اقدامات بیرحمانه بعثیه‌ها در اهانت، غصب اموال و ضرب و شتم مسلمانان ایرانی مقیم عراق به شدت ناراحت بود، درخواست عراقیها را پذیرفت، لیکن پس از بروز مسائل بعدی نظیر جوسازی روزنامه‌های عراقی علیه ایشان و بازداشت سید مهدی حکیم فرزند معظم له توسط حزب بعث عراق، ایشان به کلی خانه نشین و در واقع در خانه خود محبوس شد. در شرایط موجود و زمانی که کسی جرئت نمی‌کرد به بیت مرحوم آقای حکیم نزدیک شود، حاج آقا مصطفی (ره) از نخستین شخصیت‌هایی بود که پس از بازگرداندن آقای حکیم (ره) از بغداد به کوفه به دیدار ایشان رفت و از این طریق هم از معظم له تکریم کرد و هم فضای رعب و وحشت تماس با ایشان را تا حدودی از بین برد. این دیدار که تنها یک روز پس از بازگرداندن آقای حکیم (ره) انجام گرفت، به حزب بعث بسیار گران آمد و باعث دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) شد. در روز ۱۳۴۸/۳/۲۱ رئیس سازمان امنیت و فرماندار نجف اشرف به حضور امام (س) رسید و اظهار داشت که از شورای فرماندهی حزب بعث مأموریت دارد که آقای سید مصطفی را به بغداد اعزام کند و برای این انجام این مأموریت از معظم له اجازه خواست. حضرت امام (ره) پاسخ فرمودند: «اگر اعزام او به بغداد

در روز ۱۳۴۸/۳/۲۱ رئیس سازمان امنیت و فرماندار نجف اشرف به حضور امام (س) رسید و اظهار داشت که از شورای فرماندهی حزب بعث مأموریت دارد که آقای سید مصطفی را به بغداد اعزام کند و برای این انجام این مأموریت از معظم له اجازه خواست. حضرت امام (ره) پاسخ فرمودند: «اگر اعزام او به بغداد منوط به اجازه من است، من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم و اگر مأمور به جلب او هستی که خود می‌دانی.»

منوط به اجازه من است، من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم و اگر مأمور به جلب او هستی که خود می‌دانی، آنگاه که مقامات یاد شده مأموریت خود را در جلب ایشان به طور ضمنی اعلام کردند، امام خمینی فرزندشان را به حضور طلبیدند و او

را از جریان امر آگاه ساختند و بدین گونه حاج آقا مصطفی (ره) به همراه چند تن از مقامات امنیتی عراق به بغداد گسیل داده شد و لحظه‌ای نگذشت که خبر آن در حوزه علمیه نجف انعکاس یافت و نگرانی شدیدی در مجامع حوزوی به وجود آمد. امام خمینی (س) که هیچگاه از دستگیری، بازداشت، زندانی و تبعید خود و یا اطرافیانشان و اهمل‌های از خود نشان نمی‌دادند و هیچ وقت دیده نشد حالت وقار و ابهت ایشان تبدیل به زبونی شود، پس از دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) بدون آنکه تغییری در برنامه روزمره خود ایجاد کنند به درس و بحث و نماز و ملاقات و دیگر برنامه‌های خود پرداختند.

سرکردگان حزب بعث عراق، خصوصاً احمد حسن البکر رئیس جمهوری کوشیدند حاج آقا مصطفی (ره) را راضی نمایند علیه رژیم ایران موضعگیری و با حزب بعث همکاری کند، اما پس از آنکه انعطاف ناپذیری او را دیدند و از فریفتن ایشان مأیوس شدند، هشدارهای لازم را نسبت به ملاقات وی با مرحوم آقای حکیم (ره) دادند و ایشان را آزاد کردند. به گزارش جالبی از سفارت ایران در عراق در این خصوص توجه فرمایید:

وزارت امور خارجه ۴۸/۴/۵۱۵۷۴

بازگشت به نامه سری شماره ۸۵۲۸/۳/۱ مورخ ۴۸/۳/۳۱ راجع به دستگیری سید مصطفی خمینی اشعار می‌دارد: موضوع مورد تأیید می‌باشد و از قرار شایع سرهنگ علی هادی وقوت پس از چند روزی که به استنادی کربلا منصوب شده بود از آیت الله خمینی درخواست می‌نماید که علیه دولت شاهنشاهی فتوا صادر نماید و نامبرده با پرخاش و پرت کردن گذرنامه خود می‌گوید، من وطن خود را به عراق نمی‌فروشم و هر کاری می‌خواهید بکنید و از شرکت در نماز جماعت هم به عنوان اعتراض خودداری می‌نمایم. عرق‌ها به تصور اینکه سید مصطفی پسر مشارالیه تلقیناتی کرده است چند روزی وی را توقیف می‌کنند، ولی بعداً تغییر جهت داده و به تصور اینکه با تحبیب سید مصطفی بیشتر بتوانند در روحیات پدرش نفوذ پیدا نمایند نامبرده را از زندان آزاد می‌سازند. سفیر شاهنشاه آر پامهر عزت الله عاملی

به نظر می‌آید رژیم بعث عراق با دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) اهداف ذیل را دنبال می‌کرده است:

- ۱- با ایجاد جو رعب و وحشت هر اقدامی را برای از انزوا خارج کردن مرحوم آقای حکیم (ره) خنثی کند.
- ۲- با جدیت تمام به حاج آقا مصطفی (ره) هشدار داده و ایشان را از مخالفت علنی با حزب بعث بازدارد.
- ۳- به خیال واهی خود توسط ایشان با امام خمینی (س) ارتباط پیدا کند.
- ۴- با این اقدام اولاً ضربه‌ای به امام (س) وارد کنند و ثانیاً آنگاه که به گمان خود امام (س) درخواست آزادی فرزندشان را کردند، از معظم له اقدامی را جهت محکوم کردن دولت ایران خواستار شود.
- ۵- و بالاخره به همگان بفهماند که حزب بعث حتی با مخالفان شاه ایران هم برخورد می‌کند تا چه رسد به موافقان و طرفداران آن رژیم! لیکن زمانی که از یکسو با انعطاف ناپذیری حاج آقا مصطفی (ره) مواجه شد و از دیگر سو با بی‌اعتنایی امام خمینی (ره) روبرو گردید، دریافت که به هیچ‌یک از اهداف خود در دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) دست نیافته است. به هر حال اینگونه سرسختی‌های شهید بزرگوار و مجاهد خستگی ناپذیر حضرت آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) ادامه یافت تا آنجا که وجود این فرزانه مبارز برای رژیم‌های استبدادی پهلوی ایران و بعث عراق غیرقابل تحمل شد و در صدد نابودی او پرداختند و توطئه خود را در شب اول آبان ماه ۱۳۵۶ عملی ساختند. «و مکرو مکرالله و الله خیر الماکرین.»

